هو العلیم

معنای حشر و نشر و نسبت آن با معاد جسمانی

از بقای صورت اعمال تا علم حضوری انسان

معاد شناسی – ماه مبارک رمضان – سال ۱۳۹۶ هـ. ق

استاد

علامه حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی

قدّس اللّه سرّه

مکتب وحی

بِسمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

وَ صَلَّى اللَهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيِّبِينَ

وَ لَعْنَةُ اللَهِ عَلَى أعْدَائِهِم أجْمَعِين

معنای حشر و نشر در آیات قرآن

﴿وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِىٓ إِلَيۡهِ تُحۡشَرُونَ﴾؛ «بترسید از خدا، آن‌چنان خدایی که حشر شما به سوی اوست.» یعنی به سوی او شما محشور خواهید شد. ﴿وَلَئِن مُّتُّمۡ أَوۡ قُتِلۡتُمۡ لَإِلَى ٱللَّهِ تُحۡشَرُونَ﴾؛ «اگر بمیرید یا کشته شوید، شما به سوی خدا محشور خواهید شد.» ﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَحُولُ بَيۡنَ ٱلۡمَرۡءِ وَقَلۡبِهِۦ وَأَنَّهُۥٓ إِلَيۡهِ تُحۡشَرُونَ﴾؛ «بدانید که پروردگار حائل می‌شود، واسطه می‌شود بین انسان و بین ادراکاتش، بین اراده و نیّتش.» این‌قدر خدا نزدیک است که بین اراده و خود انسان. انسان که می‌خواهد اراده‌ای کند، نیّتی کند، قبل از آنکه اراده و نیّت کند، خداست و خدا بین انسان و ذاتش، بین انسان و قلبش، فاصله می‌شود، حائل می‌شود و حقّاً این است که شما به

سوی خدا محشور خواهید شد. ﴿يَوۡمَ تَشَقَّقُ ٱلۡأَرۡضُ عَنۡهُمۡ سِرَاعٗاۚ ذَٰلِكَ حَشۡرٌ عَلَيۡنَا يَسِيرٞ﴾؛ «روزی می‌آید که زمین بر آنها منشقّ می‌شود، پاره می‌شود، شکافته می‌شود و همة آنها با سرعت هر چه تمام‌تر، با شتاب، به سوی پروردگار حرکت می‌کنند. این حشری است که بر ما خیلی آسان است.» حشر یعنی چه؟ یک حشر و یک نشر. حشر به معنی جمع است: «حَشَرَهُ أَوْ جَمَعَهُ». چیزی را که جمعش می‌کنند، می‌گویند: «حشری کردند.» یکی از عوالمی که ما در پیش داریم، عالم حشر است؛ حشر یعنی عالم جمع، کما اینکه در قرآن مجید هم به نام جمع آمده: ﴿يَوۡمَ ٱلۡجَمۡعِ﴾. روز قیامت را **يومُ الجمع** می‌گویند: ﴿يَوۡمَ يَجۡمَعُكُمۡ لِيَوۡمِ ٱلۡجَمۡعِۖ ذَٰلِكَ يَوۡمُ ٱلتَّغَابُنِۗ﴾ (تغابن /۹)؛ «زمانی که خداوند شما را جمع می‌کند برای **يومُ الجمع**. این آن روز تغابن است که مردم...» پس حشر برای جمع است دیگر.

فرق جمع و گشودن در حشر و نشر

﴿فَحَشَرَ فَنَادَىٰ فَقَالَ أَنَا۠ رَبُّكُمُ ٱلۡأَعۡلَىٰ﴾؛ «فرعون تمام مردم را جمع کرد؛ آن وقت فریاد زد که: "من پروردگار و اصل بزرگ شما هستم، بزرگترین ربّ شما هستم."» یعنی مردم را جمع کرد. برای این یَومُ الجَمع ممکن است که این‌طور معنا کرده باشند؛ یعنی خداوند علیّ اعلی همة مردم را جمع می‌کند آنجا. چون همة مردم جمع می‌شوند، این را می‌گویند: یَومُ الجَمع یا ﴿یَومٌ مَجمُوعٌ فِیهِ النَّاس﴾. ولیکن از آنکه یَوْمُ الجَمْع به یَومُ الحَشْر تعبیر شده و حشر در مقابل نشر است، حشری داریم و نشری. این دو معنا ضدّ همدیگر است: حشر یعنی جمع کردن؛ نشر یعنی باز کردن. مثلاً بزّاز که این توپ پارچه را با همدیگر می‌پیچد و همه را جمع می‌کند، بعد بازش می‌کند، می‌گوئیم: «حَشَرَهُ فَنَشَرَه؛ اوّل جمعش کرد و بعد بازش کرد.» پس ما عوالمی که در پیش داریم، دو تا عالم است: یکی عالم حشر است و یکی عالم نشر. باید بدانیم حشر یعنی چه؟ و نشر یعنی چه؟

معنای بازگشت و واژگونی به سوی خدا

از طرفی داریم که: ﴿وَإِلَیۡهِ تُقۡلَبُونَ﴾؛ «شما

به سوی خدا قلب می‌شوید.» معنی قلب چیست؟ مثلاً فرض بفرمایید که این لیوانی که در دست ماست، ما او را واژگونه‌اش که می‌کنیم، می‌گویند: «قلبش کرد.» دیگ غذا را که واژگونه می‌کنند، می‌گویند: «قلبش کرد.» ﴿إِلَىٰهِ تُقۡلَبُونَ﴾؛ «یعنی شما برمی‌گردید، واژگونه می‌شوید.» باید دید که معنی قلب اینجا چیست؟ ما برای اینکه هم معنی نشر خوب روشن بشود و معنی حشر خوب روشن بشود و از طرفی کیفیّت معاد را خوب بدانیم، اینجا لازمه‌اش این است که ما برای شما پنج مقدّمه بیان کنیم. یکی از مقدّمات همان مطلبی بود که پریشب (دو شب پیش) در شرح فرمایشات مرحوم حکیم سبزواری ذکر کردیم و مَفاد و محصّلش این است که: موجودات خارجی، فعلیّت، موجودیّت، تشخّص و تخصّص و آنچه آن موجودات را موجود می‌کند و اسم خاصّی به آنها می‌دهد و آنها را از سایر موجودات جدا می‌کند، آن اصلِ آنهاست و صورتِ آنهاست. صورت غیر صورت‌های ظاهری، ها؟! یعنی آن خصوصیّتی که به مادّه تعلّق گرفته و از سایر

موجودات آنها را جدا کرده، درست؟!

پایداری صورت موجودات و اعمال

نقش صورت در تشخص موجودات

پس اصل مادّةُ الْمَوادّ و هیولای اوّلیه که تمام موجودات در آن مشترکند، آن میزان تخصّص و تشخّص نیست؛ زیرا تمام موجودات این عالم مادّه و طبع، از آن مادّه بهره‌مندند؛ ولی موجودیّت آنها به آن مادّه نیست. موجودیّت آنها به همان صورتی است؛ به همان خصوصیّتی است که آنها را از همدیگر جدا می‌کند، یکی را انسان کرده، یکی را حیوان کرده، یکی را درخت کرده، یکی را شجر کرده و آب کرده و سایر موجودات.

بقای صورت‌ها و محدودیت ادراک به لحظه

و این صورت‌های مختلف که تشخّص‌های موجودات باشد، این در عالم دهر و عالم روزگار از بین نمی‌رود؛ همیشه محفوظ و ثابت است؛ ولی از نظر ما مخفی می‌شود و از نظر ما پنهان می‌شود؛ چون ما یک موجودی هستیم زمانی. وقتی در این زمان باشیم، آن موجوداتی که در این لحظه است، ما می‌یابیم و وجدان می‌کنیم و ادراک می‌کنیم؛ امّا

موجوداتی که در لحظهٔ قبل بوده‌اند، از ما مخفی شده‌اند و موجوداتی که در لحظهٔ بعدند هنوز که نیامده، ما به آن احاطه‌ای نداریم. پس فقط ما آنِ خود را درک می‌کنیم؛ نه اینکه ساعت فعلی را درک می‌کنیم یا دقیقه را درک می‌کنیم. ما این آنی هستیم، آنی! هر چه آن هست، ما درک می‌کنیم. آن آنی که گذشت، گذشت؛ آنی که نیامده، نیامده.

و ما با این آنات متّصله در این چرخهٔ تغییر زمان جلو می‌رویم؛ از نقطه‌ای که پروردگار ما را خلق کرده، مثلاً فرض کنید از عالمی که متولّد شدیم تا هنگامی که از دنیا می‌رویم. ما یک موجودی هستیم در ذات خود متحرّک و سیّال، با زمان جلو می‌رویم. همین‌طور که این زمان هم یک موجودی است سیّال، یک موجودِ واحد متّصلی است که هیچ‌گاه نمی‌ایستد و هیچ‌گاه از حرکت دست برنمی‌دارد و هیچ‌گاه در جا نمی‌زند؛ بلکه ما می‌بینیم که این زمان همین‌طور دائماً در حرکت است؛ در ذات خودش دارای حرکت است. ما هم که زمانی هستیم، یعنی وجود ما منطبق بر زمان است. با این تدریج و حرکت زمان،

ما هم همین‌طور جلو می‌آییم و در ذات خودمان یک حرکت داریم منطبق بر زمان، تا هنگامی که از دار دنیا برویم.

آن وقت در این حرکت متّصلی که ما در وجود خود داریم، هر آنی را درک می‌کنیم؛ آنِ گذشته و آنِ بعد را ما ادراک نمی‌کنیم؛ ولی ادراک که نمی‌کنیم، معنی‌اش این نیست که از بین رفت؛ هست و ما ادراک نمی‌کنیم. ساعت قبل هست؛ موجوداتی که در ساعت قبل به وجود آمدند، همه هستند. موقع اذانِ افطار که رفقا افطار کردند، نماز مغرب خواندند، تمام آن خصوصیّات و حالات با تمام موجوداتی که در عالم در آن لحظات بوده، از موجودات ارضی و سماوی و از نفوس انسانی و حیوانی و نباتی و جمادی هر چه فرض کنید، هست. الآن نیست؛ چون آن موجودات در آن زمان بوده و چیزی که موجود شد، دیگر معدوم نمی‌شود؛ وجود عدم نمی‌شود.

قید زمان در بقای آنچه رخ داده است

وجود و عدم دو چیز متناقضند؛ با هم تضادّ دارند. تاریکی و نور با یکدیگر جمع نمی‌شوند. حرارت و برودت با هم جمع نمی‌شوند. بله، ممکن

است این شیء در این لحظه حرارت داشته باشد، در لحظهٔ دیگر برودت؛ این شیء در این لحظه روشن باشد، در لحظهٔ دیگر تاریک. در این لحظه موجود باشد، در لحظهٔ دیگر معدوم. پس اگر این شیء معدوم شد، آن شیء به تمام خصوصیّات او معدوم نشده؛ زیرا که آن شیء یکی از خصوصیّاتش زمان بود؛ یعنی موجودی که در یک ساعت قبل به‌عنوان اینکه یک ساعت قبل در آن دخالت داشته و این زمان در آن خصوصیّت او مَدخلیّت داشته، اگر حالا معدوم بشود، پس آن شیءِ یک ساعت قبل حالا معدوم نشده؛ شیء معدوم شده، نه شیء یک ساعتِ قبل. شیء کما اینکه قید یک ساعتِ قبل به آن خورد، این در عالم کون ثابت است. ساعتش را برداشتیم؛ نفس شیء در یک ساعت بعد معدوم شد.

پس شیء در این ساعت موجود است، در ساعت دیگر معدوم است؛ امّا آن شیء در آن ساعتی که موجود شد، دیگر لباس عدم نمی‌تواند بپوشد و معدوم نمی‌تواند بشود. هر چیزی که وجود گرفت، دیگر نمی‌شود معدوم بشود و این محال است معدوم

بشود. محال است؛ از زمان آدم تا قیامت،

مثال نوشته و نامه عمل در تغییرناپذیری گذشته

برویم قبل از آدم؛ موجودات کونیّه‌ای که در سلسلة مدارج و (عرض می‌شود که) عقول مفارقه و عقول مقارنه و نفوسی که پروردگار خلق کرده از ذات مقدّس پروردگار برسد تا عالم کثرت، هر چه که وجود پیدا کند، دیگر محال است عدم پیدا کند. ما تا به حال زنده بودیم؛ از حالا به بعد ممکن است معدوم بشویم؛ اصلاً خدا ما را به‌کلّی نابودِ نابود کند؛ ولی این وجودی که پیدا کردیم تا به حال، دیگر قابل عدم نیست؛ چون شد. چیزی که شد، دیگر شما نمی‌توانید محوش کنید در آن زمانی که شد؛ در زمان دیگر محوش می‌کنید. این کتابچه که نوشته شده، آدم این کتابچه را می‌سوزاند، روی خطوطش خطّ می‌کشد، ورقات او را می‌اندازد و نابود می‌کند؛ اما در زمان‌های دیگر این فعل انجام می‌گیرد. در آن زمانی که کتابچه نوشته شد، شد دیگر! آن دیگر قابل تغییر و تبدیل نیست! نامة عمل که نوشته شد، شد. در زمان بعد ممکن است خداوند علیّ اعلی او را معدوم کند؛ در زمان بعد! امّا آن زمانی که نامة عمل

نوشته شد، این دیگر قابل عدم دیگر نیست. یعنی چه؟ یعنی ما از اوّل غروب تا به حال یک کارهایی انجام دادیم. تمام عوالم اگر جمع بشوند و دست به دست یکدیگر بدهند و بگویند: «این کار را انجام نداده.»، این درست است؟! انجام دادیم؛ لباس هستی پوشیده. خدا ممکن است ما را مؤاخذه نکند، ممکن است روی اعمال ما سرپوش بگذارد، ممکن است آنها را زیر حجاب مخفی کند، ممکن است آنها را نادیده بگیرد. اینها ممکن است؛ ولی نفسِ عمل معدوم بشود، محال است، درست؟! این یک مقدّمه که البتّه پریشب (دو شب گذشته) یک قدری بیشتر صحبت کردیم، یک مثال‌هایی زدیم و حالا روی این مقدّمه معطّل نمی‌شویم.

پس مقدّمة اوّل ما این است که تشخّص موجودات به مادّة آنها نیست؛ بلکه به صورت آنهاست و صورت‌ها در عالم باقی می‌مانند و تدریج زمان یا اختلاف مکان‌ها موجب از بین رفتن صورت‌ها نمی‌شود؛ موجب تفکیک شدن صورت‌ها و موجودات هر یک از دیگری می‌شود؛ ولی موجب

انعدام آنها در آن شرایطی که آنها موجود شدند، نمی‌شود و هر چه در عالم واقع بشود، ثابت است. این یک مقدّمه.

باطن اعمال و تجسم آن‌ها در قیامت

تمایز ظاهر عمل و نیت با مثال نماز

مقدّمة دوّم: اینکه موجوداتی که ما در خارج مشاهده می‌کنیم، اینها یک ظاهری دارند و یک باطنی دارند. هر موجودی از موجودات یک جسمی دارد، یک روحی دارد، یک مُلکی دارد، یک ملکوتی دارد. مثلاً نمازی که انسان می‌خواند، یک ظاهری دارد؛ ظاهرش همین رکوع و سجود و ذکر و دعا و قرآن و توجّه و تربیت و اکرام و تسلیم آنهاست. باطن و ملکوتش آن جان و روح این نماز است که: آیا از روی ریا خوانده شده یا از روی خلوص خوانده شده؟ انسان با حالت پریشان خوانده یا با حضور قلب خوانده؟ و حضور قلب چه‌قدر بوده؟ چه درجه بوده؟ اینها همه مراتب باطن است دیگر. هر عملی که انسان انجام بدهد، این‌طور است؛ عمل خیر و عمل بد، خوب و زشت، اینها یک ظواهری دارد و یک بواطنی دارد.

تفاوت باطن انسان‌ها در پس ظاهر مشترک

انسان خودش یک ظاهری دارد که با سایر افراد تفاوتی ندارد؛ قدّی دارد و دست و پا و چشم و گوش و جوارح؛ ولی باطن‌ها هم همین‌طور یک شکل است؟ نه، یکی مؤمن است، یکی کافر. ایمان و کفر را شما نمی‌توانید ببینید؛ ولی واقعاً دو تاست. این مؤمن است، آن کافر؛ این فاسق است، آن عادل. این به پروردگار ربط دارد، گرایش دارد؛ آن منعزل و جداست. این ذهنش آرام است، آن ذهنش پریشان. این دنبال هوی و هوس می‌رود، آن گریزان. این دنیا را سرای ابدی و جاودانی می‌پندارد و در باطن برای رسیدن به دنیا در تکاپو و حرکت است؛ آن مؤمن ذهنش آرام است. اینها را که انسان نمی‌تواند ببیند و تمام افراد بشر از نقطه‌نظر باطن، ادراکاتشان، عوالمشان، آرامش و سکونشان، ملکاتشان، اخلاقشان، اینها با همدیگر متفاوت است؛ در حالتی که ما از نقطه‌نظر ظاهر و شهادت اینها را ادراک نمی‌کنیم و اینها مسئلهٔ باطن است، درست؟! ما در این عالم، که عالم طبیعت است، تا هنگامی که گرفتار

این عالم و هوی و هوس هستیم و چشممان به این عالم دوخته شده و نتوانستیم نظر خود را به باطن بیندازیم، همین موجودات را با همین صور ظاهری می‌بینیم.

مثلاً کسی که نماز بخواند ریاءً یا از روی حضور قلب، ما که درک نمی‌کنیم؛ ما که ادراک این معنا نمی‌کنیم. ما ظاهر نماز را می‌بینیم؛ ولی باطن دو تاست، دو تاست و ما نمی‌فهمیم. وقتی که ما به سوی خدا حرکت می‌کنیم و از این حیطة ادراکات و مدرکات می‌گذریم؛ یعنی یک جایی می‌رویم که آن حواسّ باطنی ما کار می‌کند، نه حواسّ ظاهری ما، ما به باطن اعمال اطّلاع پیدا می‌کنیم. یعنی در این عالم شهادت و عالم ظاهر، آنچه ما را به خارج می‌پیوندد، همین حواسّ ظاهری ماست: چشم ماست (اگر چشم نداشتیم، این ظاهر را هم نمی‌دیدیم)، گوش ماست، لمس ماست، حسّ ذائقه و چشائی است، حسّ شامّه است. با این حواسّ ما به خارج اتّصال پیدا می‌کنیم و ادراکاتی داریم؛ اگر این را هم نداشتیم، این مقدار هم نمی‌فهمیدیم. وقتی از این دنیا می‌رویم، این حواسّمان گرفته می‌شود دیگر؛ این

چشم ما کار نمی‌کند.

آشکار شدن باطن اعمال پس از مرگ

در میان قبر، چشم انسان تبدیل به خاک می‌شود؛ گوش و دست و پا و جوارح و حواسّی نیست؛ ولی یک نور باطنی انسان دارد که با آن حقایق را درک می‌کند. آن مال نفس است، مال بدن نیست، مال مشاعر نیست. او با انسان هست و در آن عالم انسان با آن احساس، ادراک بواطن می‌کند؛ یعنی آنجا عالم ﴿تُبۡلَى ٱلسَّرَآئِرُ﴾ است؛ «مخفیّات آشکار می‌شود، پنهان‌ها بارز و ظاهر می‌شوند.» نماز در آنجا هست؛ امّا به شکل قیام و قعود نیست. این شکل قیام و قعود شکل ملکی‌اش است؛ در آنجا به صورت ملکوت نماز است.

صورت ملکوتی نماز خالصانه و ریایی

حالا ملکوت نماز در این دنیا چطور بوده؟ از روی اخلاص بوده، از روی توجّه به خدا بوده، غرق محو جمال خدا بوده، در آنجا هم نماز یک صورتی دارد عالی که از افهام و عقول بالاتر است. یک‌وقتی انسان نماز را خوانده برای بهشت و برای حورالعین

و برای ثواب و اینها، صورت ملکوتیش همان بهشت و حورالعین است. آنجا دیگر نمازی انسان نمی‌بیند؛ حورالعین و بهشت و آن ملتذّات نفس است. یک‌وقتی نماز خوانده در اینجا از روی ریا و خودنمایی، در آنجا به صورت مار است و عقرب و جهنّم. همین نماز، ها؟! چون برای غیر خدا بوده و ریا بوده و ریا حرام است در عبادت و لذا به صورت آتش است! اعمالی که انسان در دنیا انجام داده، در آنجا صورت ملکوتی خود را دارد. تمام معاصی که انسان انجام داده، آنجا صورت آتش است! صورت سلسله است! صورت ذقوم است و جحیم است و فلز گداخته‌ای است که در دهان‌ها می‌ریزند به نام مُهْل

﴿يَشۡوِي ٱلۡوُجُوهَ﴾؛ «صورتها را داغ میکنند.» صورت‌ها دگرگون می‌شود؛ سیاه می‌شود. آتش است و مار است و عقرب است و تاریکی‌هاست و گردنه‌هاست و مخوفات و وحشتهاست. همین صفاتی است که انسان در دنیا دارد، ها! همین مار و عقرب‌هایی که در نفس است و انسان خودش نمی‌فهمد. آن وقت از مار و عقرب

خارجی می‌ترسد؟! در حالتی که باید از آن مار و عقرب‌های خودش بترسد و خیال می‌کند هیچ خبری هم نیست؛ نفسش آرام است. در آنجا که آفتاب حقیقت می‌درخشد، طلوع می‌کند خواطر انسان. آدم خوب، ذاتش طلوع می‌کند، صفاتش طلوع می‌کند به آن صورت؛ آدم بد، صفاتش و ذاتش طلوع می‌کند به این صورت! چون آنجا عالم حقیقت است، نه عالم مجاز. در عالم مجاز همهٔ موجودات را انسان...؟ اما در عالم حقیقت این‌طور نیست؛ حساب با ظاهر نیست. شما فرض کنید الآن زمین سرد است و خورشید هم طلوع نکرده و در یک بیابان وسیعی ما قرار داریم که در آن بیابان انواع گل‌ها و ریحان‌ها و سَمَن‌ها موجود است و انواع قاذورات و کثافات هم در یک طرف این بیابان است.

وقتی که فردا آفتاب طلوع کرد، یخ‌ها آب شد، برف‌ها آب شد، آن وقت آن قاذورات که آفتاب به آنها تابید، بوی عَفِن خود را منتشر می‌کنند و آن گل‌ها و سمن‌ها و عِطرها هم بوی خود را منتشر می‌کنند. آن عالم، عالم کشف حقیقت است.

ظهور خود اعمال به صورت پاداش و کیفر

بنابراین در عالم قیامت آنچه انسان می‌بیند، از مثوبات و از عقوبات، اینها نتیجة اعمال است. باز به عبارت دیگر، نه اینکه نتیجة اعمال است؛ خود اعمال است که در آن عالم به صورت واقعیِ خود جلوه می‌کند؛ چون بحث است در اینکه آیا آنچه انسان در عالم خارج و در قیامت به واسطة پاداش اعمال دنیا به آن می‌رسد، آیا آنها یک امر خارجی است به‌عنوان جزا به انسان داده می‌شود یا اینکه نه، آنها تجسّم و بروز و ظهور حقیقت خود همین اعمال است؟

و اگر نظر شریف باشد، ما در مباحثی که در عالم برزخ و عالم مثال بیان کردیم، از روی آیات قرآنی و اخبار این مسئله ثابت شد، بر اینکه در آنجا جزای اعمال خارج از عمل نیست؛ بلکه نفس تجسّم و بروز و ظهور خود عمل است.

اینجا که دیگر نمی‌تواند انسان بر خدا حجّتی اقامه کند؛ چون خداوند حجّتش بر انسان همیشه تمام است و انسان می‌بیند تمام کارهایی که کرده، همان‌هاست که به صورت آتش و جهنّم و مار و عقرب درآمده و دارد او را می‌گزد. اصلاً عمل خود

انسان است. آتش گیرانة جهنّم و بوی جهنّم، خود مدرکات قلب است و نیّات باطلة انسان است. بهشت و حور العین و ﴿وَرِضۡوَٰنٞ مِّنَ ٱللَّهِ﴾ و امثال اینها بروز و ظهور خود اعمال انسان است.

بنابراین انسان پیش خدا چه حجّتی بر علیه خدا تمام کند؟ و در محکمة عدل چه قسم خدا را محکوم کند؟ که تو به من چنین دادی و به فلان چنان؟! خدا می‌گوید: «نه، اعمال خودت است و آن هم اعمال خودش است.» این مقدّمة چندم است؟ مقدّمة دوّم.

نسبت برزخ و قیامت با عالم طبیعت

پندار توالی زمانی عوالم معاد

مقدّمة سوّم: اینکه معاد و رجوع به خدا کردن این، در عرض این عالم نیست؛ بلکه در طول این عالم است. یعنی چه؟ ببینید، ما همیشه پیش خودمان خیال می‌کنیم که یک زمانی خداوند علیّ اعلی آدم را در بهشت ایجاد کرد، ایجاد کرد. بعد شیطان را بر آدم مسلّط کرد و آدم را از بهشت در یک زمانی بیرون کرد و در یک زمان بعد، آدم آمد روی زمین و یک زمانی دنبال زمان، دنبال زمان، تا به زمان ما رسید و

ما هم متولّد شدیم و عمری هم می‌کنیم و می‌میریم و دنبال او، یک زمان بعدی، برزخ داریم و برزخمان تمام می‌شود. می‌رویم در یک زمانی بعد، زمان قیامت.

که خیال می‌کنیم زمان مثال ما که قبل از این عالم بوده، قبل از این عالم بوده، یعنی زمانی بوده و در عرض زمان. یا عالم برزخ هم زمانی است و در عرض زمان. از این زمان خارج می‌شویم، می‌رویم در عالم برزخ، زمان عالم برزخ تمام می‌شود، می‌رویم در عالم قیامت و در عالم قیامت هم یک زمان است، زمان است، زمان است، زمان است، زمان است. این‌طور نیست مسئله.

و بسیاری از اشتباهات و اشکالاتی که مردم دارند، در ذهنشان (چه به زبان بیاورند، چه به زبان نیاورند)، ناشی از این است که این قِسم مطلب را فهمیده‌اند و مطلب این‌طور نیست. می‌گویند: «خوب، بعد از قیامت دیگر چه می‌شود؟! یک میلیون سال دیگر گذشت، دیگر چه می‌شود؟ دو میلیون سال، ده میلیون سال دیگر چه؟» این صحبت اینجا نیست. و آن عالم در عرض اینجاست.

احاطه برزخ و قیامت بر جهان مادی

بیان ذلک: اینکه عوالمی که ما داریم تودرتوست؛ یعنی عالم برزخ یک عالمی نیست دنبال این عالم؛ یک عالمی است که بر این عالم مادّه و طبیعت ما احاطه دارد و الآن هم هست، نه اینکه بعد عالم برزخ هست. عالم برزخ ما الآن هست؛ احاطه دارد بر ما. عالم قیامت و نفس احاطه دارد بر عالم برزخ و عالم طبیعت. پس قیامت و عالم نفس موجود است، نه اینکه بعد موجود می‌شود دنبال اینها. نه!

ببینید، شما این از زمانی که ما متولّد شدیم، بعد حرکت می‌کنیم می‌رویم تا این زمانی که از دار دنیا می‌رویم، این را شما یک‌کاسه فرض کنید. عالم برزخ یک عالمی است که بر تمام این محیط است؛ عالم قیامت بر این عالم و آن عالم برزخ احاطه دارد.

سیر طولی به برزخ و قیامت

پس اگر ما بخواهیم به برزخ برسیم، نه اینکه باید عمرمان را بگذارنیم و وقتی که می‌خواهیم بمیریم برویم داخل برزخ؛ چون برزخ الآن موجود است. ما اگر بخواهیم برزخمان را ادراک کنیم، باید سیر

عرضی نکنیم به عرض زمان؛ باید سیر چه کنیم؟ سیر طولی کنیم؛ این‌طوری بیاییم بالا که می‌رسیم به برزخ. از آنجا برویم بالا، می‌رسیم به قیامت. حالا می‌خواهید اینها را بعد از مردن انجام بدهید، می‌خواهید در زمان حیاتتان انجام بدهید.

نقش تهذیب نفس در ادراک برزخ

اگر کسی در دنیا به‌واسطهٔ تهذیب نفس و متابعت شریعت و دستورات رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم و ملکهٔ تقوی کاری بکند که از عالم شهوت و هوس و آمال بیرون بیاید، این سیر الی الله می‌کند. وقتی سیر الی الله می‌کند، اوّلین منزل، منزل برزخ است. این هیچ بروبرگرد ندارد. پس برزخ خود را درک می‌کند. برزخ یعنی چه؟ یعنی همان عالم صورت. عالم صورت را درک می‌کند. برزخ یعنی چه؟ یعنی تجرّد از مادّه. این خود را مجرّد درک می‌کند و موجودات برزخی که دارای صورت هستند، ولیکن دارای ثقل و مادّه نیستند، ادراک می‌کند.

اگر از آنجا باز تهذیب نفس کرد و به دستور رسول خدا حرکت کرد و باز آمد جلو... جلو آمد

یعنی چه؟ نه به عرض زمان؛ یعنی آمد بالا به سوی پروردگار. این به قیامت می‌رسد و قیامتش را ادراک می‌کند با تمام این خصوصیّات.

حالا اگر انسان در زمان حیات موفّق شد، شد؛ اگر نشد، این کارها را بعد از مردن باید انجام بدهد. یعنی وقتی که نفس انسان در این دنیا علاقه‌اش با بدن قطع شد و مرگ به انسان رسید، انسان داخل برزخ می‌شود. امّا نه اینکه داخل برزخ می‌شود، باز این‌طوری می‌رود، ها؟! آن موقع این‌طوری حرکت می‌کند و باز از برزخ باز به سوی قیامت حرکت می‌کند؛ به‌طوری که چه در زمان حیات، چه در لحظهٔ مردن، حرکت به سوی عالم برزخ حرکت طولی است؛ عرضی اصلاً معنا ندارد. از برزخ به قیامت، حرکت، حرکت طولی است اصلاً عرضی معنا ندارد.

بازگشت به خدا در آیات حشر

این حقیقت سیر الی الله است؛ چون ما به‌واسطهٔ مردن پیش خدا می‌رویم. مگر نمی‌گوییم: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾؟ مگر این آیاتی که امشب خواندیم، نمی‌گفت: ﴿إِلَى ٱللَّهِ تُحۡشَرُونَ﴾،

﴿إِلَىٰ ٱللَّهِ تُحۡشَرُونَ﴾، ﴿الیّ تحضرون﴾؟

معیت خدا با موجودات و یگانگی ازل و ابد

به سوی خدا شما حشر می‌شوید. خدا کجاست؟ آن آخر عالم است؟! ما زنده شدیم و متولّد شدیم و پدر جان برای ما اسم گذاشت و شب شش مردم را دعوت کرد و بعد کم‌کم بزرگ شدیم و برای ما پستانک خریدند و بعد هم دو سالمان شد و چهار سالمان شد و مدرسه و... بعد کارهایی در دنیا انجام دادیم و جوانی و پیری و مُردیم. مردیم که به سوی خدا می‌رویم. بعد می‌رویم به عالم برزخ، بعد می‌رویم به قیامت. آنها همه در عرض عالم است تا برسیم به خدا. خدا آن گوشة عالم واقع شده. عجب خدای مظلومی است و ما عجب آدم‌های ظالمی هستیم! چون خدا که بر هر چیزی محیط است و با همه چیز هست و با همه چیز معیّت دارد و هیچ لحظه‌ای در عالم نیست که خدا آنجاست. مگر در همین آیه نخواندیم که: ﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَحُولُ بَيۡنَ ٱلۡمَرۡءِ وَقَلۡبِهِۦ﴾؟ تمام این موجوداتی که روی عالم هستند، هر نیّتی که بخواهند بکنند، قبل از نیّتشان خداست. ما تمام این کارها را از دست خدا

می‌گیریم و آن وقت خدا را عقب می‌زنیم، عقب می‌زنیم می‌کوبیمش در این زاویهٔ آخر عالم و خلاصه خدا را یک موجود بی‌خاصیّت بی‌اراده، که هیچ کار دیگر از دستش بر نمی‌آید، در آن زاویه‌ای که آخر عالم او را در آنجا قرار می‌دهیم. این غلط است. خداوند هست. چه وقت هست؟ خدا هست. ما الآن هستیم یا نیستیم؟! برزخ ما هست، قیامت و نفس ما هست، عوالم بالای قیامت که اسماء و صفات کلّیّهٔ پروردگار باشد، هست. ذات پروردگار هست. خدا کجا هست؟ همه‌جا هست. صفات و اسماء پروردگار هست، نه اینکه قبل از آدم بوده و بعد از آدم هم روز قیامت خواهد بود، عرضاً. ازل و ابد، نه اینکه خداوند علیّ اعلی در ازل علم را آنجا کرد. عالم ازل، یک عالمی است در عرض زمان، و ابد در عرض زمان، ازل از اینجا شروع می‌شود می‌رود تا ابد. نه، ازل و ابد یک جاست. ازل آن نقطه‌ای است که پروردگار از ذات مقدّس خود ارادهٔ موجودات کرده و این موجودات از آن بالا سرازیر شد. وقتی موجودات برمی‌گردد پیش خدا، می‌شود ابد. پس

نقطة ازل و ابد یکی خواهد شد:

«این ازل عین ابد آمد یقین *** ظاهر اینجا عین باطن شد ببین.»

ازل و ابد یک جاست. قوسی که طیّ می‌کند موجودات به امر پروردگار، نازل می‌شود در این عوالم، برای ایجاد کثرت و آن امر به سوی پروردگار برمی‌گردد. نقطة حرکت قوس را می‌گوییم ازل و نقطة اوجش را می‌گوییم ابد. پس نقطة ازل و ابد نقطة واحد است.

فراتر بودن قیامت از زمان

حالا بنابراین روی این مقدّمه متوجّه شدیم عالم برزخ کجاست؟ و متوجّه شدیم عالم قیامت کجاست؟ عالم قیامت الآن هست یا نه؟ جواب: نه؛ چون می‌گوییم «الآن». «الآن» یعنی زمان. عالم قیامت را تو الآن نمی‌توانید شما بگویید. عالم قیامت هست؛ امّا «الآن» نمی‌توانید بگویید؛ چون الآن زمان است و موجودات مادّی و طبیعی در زمانند. عالم قیامت زمان ندارد: ﴿إِذَا ٱلشَّمۡسُ كُوِّرَتۡ وَإِذَا ٱلنُّجُومُ ٱنكَدَرَتۡ﴾؛ «شمس از بین می‌رود، ستاره‌ها پاشیده می‌شود.» وقتی موجودات از بین برود، تدریج از بین می‌رود. وقتی تدریج از بین رفت، زمانی نیست؛ پس

عالم قیامت زمانی نیست. پس نمی‌توانید بگوئید: «الآن هست»؛ چون «الآن» یعنی در این وقت بود. آنجا وقت نیست؛ عالم قیامت هست.

مثل بدن ما می‌ماند. بدن ما، می‌گوییم: «الآن هست»؛ امّا روح ما، غلط است بگوییم: «الآن هست»، مگر به اعتبار تعلّقش به بدن؛ چون روح زمانی نیست. ما اگر حقیقت خود را وجدان کنیم و نور وجود خود و روح خود را وجدان کنیم، می‌گوییم: «نورِ روح ما از عالم زمان و مکان خارج است.» اگر ما روح خود را ادراک کنیم به حقیقت خود و به تجرّد خود، می‌یابیم که زمانی و مکانی نیست؛ یعنی ما خودمان را می‌یابیم یک موجودی که بر تمام زمان و مکان مسلّط است و تمام زمان و مکان مثل گردویی در مشت اوست؛ چون مجرّد است دیگر.

ولی چون ما روح خودمان را ادراک نکردیم و هستی خود را همین هستی مادّی و طبیعی می‌دانیم و این هم زمانی است، خیال می‌کنیم روحمان هم زمانی است. آن وقت می‌گوییم: «روحمان الآن

هست.» روح ما هست. «الآن»ش را باید حذف کنیم. عالم طبیعت الآن هست، عالم برزخ هست، عالم قیامت هست. حالا برزخ چون از تتمّات دنیاست، شما اگر «الآن» بگویید، خیلی کار اشتباهی نکردید؛ ولی قیامت زمانی نیست، مسلّم! آنجا تجرّد از زمان دارد؛ پس قیامت هست. درست؟!

تمثیل چراغ و چشم بسته در ادراک قیامت

الآن هست یا نه قیامت؟ هست. الآن که هست، پس چرا ما نمی‌بینیم؟ خوب، ببینیم. چه کسی گفته: «نبینید»؟ در این مسجد چراغ روشن است؛ ما چشمان خود را هم گذاشته‌ایم و نمی‌بینیم و هی انکار می‌کنیم. خوب، چشم را باید باز بکنیم. اگر باز کردیم، که به قول حاج هادی ابهری: «خانه‌ات آباد!» اگر باز نکردیم، خوب، باز می‌کنند بالأخره. آن وقت می‌بینیم. بالأخره ما که نمی‌توانیم در این عالم بمانیم. ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ﴾ به ما گفته شده. رجوع ما به سوی خدا حتمی است؛ پس در رجوعمان به سوی پروردگار حتماً ما بایستی که برزخ را و بعد قیامت را ادراک کنیم و برسیم. پس قیامت یک عالمی است در طول زمان. این هم

درست شد؟!

بازگشت موجودات به مبدأ آفرینش

مقدّمة دیگر: اینکه نفوسی که از این عالم می‌رود به سوی معاد، به کجا می‌رود؟ این نفوس می‌رود، می‌رود، می‌رود تا اینکه فانی می‌شود در ذات پروردگار. هر نفسی که خدا ایجاد کرده: نفس انسان، نفس حیوان، نفس جنّ، نفس شیطان، نفس نباتات، نفس جمادات. مثلاً این پشّه وقتی می‌خواهد معاد پیدا کند و حشر الی اللـه پیدا کند، این تمام عوالم را طیّ می‌کند و می‌رود و فانی می‌شود در ذات خدا یا نه؟! این می‌رود تا آنجایی که از آنجا خلق شده: ﴿كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ﴾[1] ﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُّعِيدُهُ﴾

نخستین مخلوق و مراتب بازگشت موجودات

خدای علیّ اعلی موجودات را خلق کرده. بعضی موجودات را خلق کرده و مبدأ خلق آنها ذات خودش بوده، مثل اوّلُ مَا خَلَقَ اللهُ. اوّل موجودی که

---

۱ سوره الأعراف (۷)، ذیل آیة ۲۹.

خداوند خواست خلق بکند، حالا عالم عقل باشد، نور باشد، **«اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ نُورُ نَبِیِّکَ یَا جَابِر**؛ نور پیغمبر تو است، ای جابر.» **«اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ المَاء»**؛ باشد آب باشد، هر چه باشد، آب هم باشد، مقصود این آب نیست، ها؟! مقصود آن رحمت واسعه است.

«اللَهُمَّ إنِّی أسْئَلُکَ بِرَحْمَتِکَ الَّتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ.» هر چه باشد، آن اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ است. آن اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ اگر بخواهد معاد کند، آن فانی می‌شود در ذات پروردگار؛ چون بدئش از ذات است.

امّا موجودات دیگر که بدئشان از ذات نبوده، آنها از اسماء پروردگار منشقّ شده‌اند و مخلوق شده‌اند و هی آمده‌اند پایین، پایین و در مراتب، هی کثرت پیدا شد و بدء موجودات از آنجاها سرچشمه گرفت.

مثلاً انسان [را] ذات پروردگار ایجاد کرد. روح که به انسان تعلّق گرفت، روح مال ذات پروردگار که نیست. روح‌های جزئیّه یا ملائکة جزئیّه که اینها از ذات پروردگار نیستند، اینها بعضی از آنها موجودات برزخی هستند، بعضی از آنها از ملائکة مقرّبین

نیستند. اینها از عقولِ عاشر شروع می‌شوند؛ کثرت این عالم مال عقل عاشر است. اینها معادشان به همان جایی است که از آنجا شروع شد خلقتشان.

مثال پشه در بازگشت موجود به مبدأ خود

این موجود کوچک مانند پشّه، در عالم ملکوت خلقتش از کجا شروع شد؟ وقتی می‌خواهد برگردد، به همان‌جا برمی‌گردد؛ در آنجا فانی می‌شود. دیگر بالاتر نمی‌رود. تمام موجودات همین‌طور است. آن وقت این پشّه فانی می‌شود در آن روح بالاتر، که آن هم که در بالاتر، آن هم که در بالاتر، تا بالأخره آن موجودی که اوّلُ ما خلق اللـه بوده، در ذات پروردگار فانی است. اینها هم در بین راه در بین آن ارواح و آن عقول فانی می‌شوند. بنابراین مندکّ در ذات پروردگار و فانی در ذات پروردگار می‌شوند به این وسائل.

حالا انسان که خلق شد، باید ببینیم مبدأ خلقتش از کجا بوده. معادش به سوی همان‌جاست. این مقدّمة چهارم.

حشر انسان و گذر از پراکندگی به فنا

معاد انسان یعنی عالم جمع انسان، آنجایی که انسان این کثرت را ول می‌کند. حالا من‌باب مثال: شما یک‌وقت یک افکار پریشانی برای شما وارد شده و شما را تهدید می‌کند. هر چه می‌خواهید ذهن خودتان را صاف کنید، نمی‌توانید. بعد زحمت می‌کشید، به شما نصیحت می‌کنند، به خودتان دلداری می‌دهید، مطالعه می‌کنید، سر قبور می‌روید، دیدن مرضی می‌روید، باری به تماشای مناظر، یک حال تسکین برای خودتان ایجاد می‌کنید که ذهنتان آرام می‌گیرد و نفستان آرام می‌گیرد.

آن وقت در خود فرو می‌روید، می‌بینید در دلتان هیچ‌چیز نیست، هیچ‌چیز: نه غمی، نه غصّه‌ای، نه گریه‌ای، نه خنده‌ای، نه زنی، نه بچّه‌ای، نه چکی، نه سفته‌ای، نه دیروزی، نه فردایی. ذهنتان آرام می‌گیرد. این کثرتی که ما داریم و این تفرّق و این آلودگی، این همه باید پاک بشود. باید برویم به یک جایی که آنجا یَومُ الجَمع است.

ما به سوی خدا می‌رویم و آنجایی که خداست دیگر آنجا چک نیست، سفته نیست، معصیت نیست، نیّت بد نیست، ظلمت نیست، آل و آشغال نیست. ما

با این دم و دستگاه که نمی‌توانیم برویم آنجا؛ آنجا باید مجرّد بشویم و برویم. آنجا عالم جمع است؛ یعنی عالم پیچیدگی. ما باید در خود فرو برویم. ما در عالم جمع باید جمعیّت پیدا کنیم؛ جمعیّت در مقابل تفرّق. بالأخره این عالم کثرت باید درهم درنوردیده بشود و نفس ما و روح ما برود همان جایی که از آنجا شروع شده و بدء خلقتش از آنجا بوده. این می‌شود فِناء. عالم جمع یعنی عالم فِناء. عالم حشر یعنی عالم فِناء. این مقدّمة چهارم.

نشر و معاد جسمانی در پرتو علم حضوری

وقتی ما فناء فی اللـه پیدا کردیم، در آنجایی که از آنجا ابتدای خلقت ما بود، برگشتیم و در آنجا واقع شدیم، حشر ما در آنجا برقرار شد. ما نشر پیدا می‌کنیم؛ از آنجا نشر پیدا می‌کنیم. یعنی دو مرتبه ما را برمی‌گردانند، دو مرتبه احاطه به ما می‌دهند، احاطة عینی و احاطة وجوبی بر تمام اعمالمان. این توپ پارچه را که پیچیدند و الآن یک چیز کوچک می‌خواهد، دو مرتبه بازش می‌کنند. می‌بینیم طول پارچه بیست‌متری است و روی این پارچه

بیست‌متری تمام مطالب از زمانی که متولّد شدیم تا هنگامی که مُردیم، همه نوشته شده. این عالم بقاء بعد الفناء است که عالم نشر ماست و تمام موجوداتی که محشور می‌شوند به سوی پروردگار و در آن جمعیّت قرار می‌گیرند که می‌گوید: ﴿إِلَيۡهِ تُقۡلَبُونَ﴾؛ «واژگونه می‌شویم.» یعنی عالم کثرت و تعلّق واژگونه می‌شود. تمام اختلالات و اوهام همه پشت سر می‌افتد و ﴿وَضَلَّ عَنكُم مَّا كُنتُمۡ تَزۡعُمُونَ﴾ می‌شود. می‌رود در عالم جمع که آنجا هیچ خبری نیست. بعد به عالم بقاء که برمی‌گردیم، تمام خصوصیّات کارهای ما، از ثواب‌ها، از گناه‌ها، از نکاح‌ها، از عبادت‌ها، از دزدی‌ها، از فرعون‌ها، از آدم‌کشی‌ها، از خیانت‌ها، از حجّ‌ها، از جهادها، از نمازها، هر عمل خیر، هر عمل بد، هر نیّت خوب، هر نیّت بد، همه واژگونه است و انسان احاطه پیدا می‌کند بر تمام اعمال خودش. نه اینکه احاطة علمی پیدا می‌کند، ها؟! نه، که مثلاً بنده اینجا نشستم، این میکرفون را می‌بینم یا آن صفحه را. من الآن بر وجود خود چه قسم احاطه دارم؟ این احاطه، احاطة حصولی نیست؛ علم حصولی نیست. این علم

حضوری است؛ من واجد خود هستم. علم نفس به خود نفس، حضوری است. آن وقت نفس احاطة حضوری پیدا می‌کند به تمام مراتب کثرت خود و این قیامت خیلی قیامت عجیبی است که انسان احاطه پیدا کند بر تمام صوری که در عالم دهر، روی مقدّمة اوّل گفتیم، محفوظ است و آن صور، صورت ملکوتی دارد (مقدّمة دوّم). بله؟! و بعد انسان به سوی پروردگار معاد پیدا کرده و حشرش تمام شده، حالا در عالم نشر تمام اعمال را ملازم با وجود انسان قرار می‌دهند. آن هم معاد، معادِ جسمانی، معاد مادّی؛ چون انسان احاطه می‌کند بر تمام موجودیّت خودش در عالم دنیا. ما که الآن در دنیا هستیم، مگر بدن نداریم؟ در آنجا احاطه پیدا می‌کنیم بر همین بدن، بر همین عمل، بر همین دزدی که با این بدن کردیم، بر همین دروغی که با این زبان گفتیم، بر همین نیت زشتی که با این مغز کرده‌ایم، با تمام این خصوصیات نفس ... عالم وانفسا ... توجه کردید که این چند مقدمه چه شد؟ و چه قسم معاد انسان پیدا خواهد کرد؟ نه اینکه معاد تنها معاد روحانی

است. معاد روحانی که جای خود محفوظ، معاد جسمانی...؟ بر تمام خصوصیات اعمال و رفتاری که انسان انجام داده در دنیا؟